

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه صد و شانزدهم؛ ۱۴۰۳/۰۳/۰۸ فقه العروة الوثقى استاد علی دوست

بحث ما به نهایت گفتگو از مسئله ۱۹ رسید. اقتراح خود را نسبت به مسئله ۱۹ بیان کردیم. اما این مسئله یک الحاقی داشت که به مسئله عروه اضافه کردیم و اقتراح آن الحاقی ماند. گفتگو از این الحاقی از بررسی خود مسئله بیشتر به طول انجامید.

اقتراح الحاقی

(اللاحق بالمسألة التاسعة عشرة) :

«لا يلزم علی من فيه ملكة الاجتهاد الاجتهاد فعلياً او الاحتياط ان لم يكن علی اطمئنان او احتمال يعتد به باصابتته الى الواقع اكثر بالنسبة الى الاعلم بل قد يمنع ذلك اذا كان مانعا اياه عن اشتغاله بامور هامة واجب الاشتغال بها.»

لا يلزم علی من فيه ملكة الاجتهاد الاجتهاد فعلياً او الاحتياط؛ کسی که ملكة اجتهاد دارد نمی خواهد بالفعل مشغول اجتهاد شود. در واقع اگر بخواهید از اصطلاح استفاده کنید این است که این فرد تخصص دارد ولی تمرکز و تمخض ندارد و بر کارهای دیگر متمرکز است. این آدم نه می خواهد تمرکز در اجتهاد فقهی پیدا کند و نه احتیاط. احتیاط که دلیل ندارد قبلاً گفتیم. این هم مثل سایر انسانها تقلید کند. منتها من قیدی را در اینجا آورده ام که در درس هم بود.

ان لم يكن علی اطمئنان او احتمال يعتد به باصابتته الى الواقع اكثر بالنسبة الى الاعلم؛ (الگر چنین اطمینانی ندارد و خودش را در حدی نمی بیند که بگوید اگر کار کنم اصابتش بیشتر است به نظر ما اینجا می تواند تقلید کند) گاهی وقتها افرادی هستند که اصابت نظر خودشان را به واقع بیشتر از دیگران می دانند. مثلاً خیلی جاها نظرش به خلاف مشهور رسیده، خیلی جاها نظرش به خلاف اعلم رسیده است و همه را هم با استعدادی که دارد کار کرده است. ما روز در س قبلی گفتیم اصابت به واقع و عدم اصابت معیار است، اگر احتمال اصابت نظرات خودش به واقع را بیشتر می دهد، ما در اینجا نمی توانیم بگوییم برود تقلید کند، زیرا راه مطمئن تری پیش رو دارد که باید خودش کار کند. این برخلاف کسی است که روز یکشنبه می گفتیم که احتمال اصابت نظر استادش به واقع را یا بیشتر از نظر خودش می داند یا برابر می داند که این فرد می تواند تقلید کند.

بل قد يُمنع ذلك اذا كان مانعا اياه عن اشتغاله بامور هامة واجب الاشتغال بها؛ عبارت «بل قد يُمنع» به عبارت «ان لم يكن» نمی خورد بلکه به قبل از آن می خورد. قبل از آن لم يكن، لا يلزم است یعنی لازم نیست اجتهاد، حالا می خواهیم بگوییم گاهی وقتها حق اجتهاد ندارد. اگر مانع امر مهم تری شود در اینجا نباید وقتش در اجتهاد صرف کند، مثلاً اگر بخواهد اجتهاد کند باید برخی کارهایش تعطیل کند، کارهایی الان نسبت به اجتهاد این فرد، مهم تر است. اجتهاد تا اجتهاد داریم، بله گاهی مثلاً اجتهاد می کند و دانش را پیش را می برد، تحول ایجاد می کند، میلیونها مقلد پیدا می کند، این فرد در همان عبارت «ان لم يكن» است. اما نه بحث آقای خوئی و شیخ انصاری اینها نبود، بلکه بحث این

بود که می‌خواهد اجتهاد کند و فقط خودش از کسی تقلید نکند و چه بسا همسرش از او تقلید نکند، در این صورت آیا می‌توانیم بگوییم واجب است یا اینطور جاها باید انسان به اهم پردازد و انسان می‌تواند تشخیص دهد که چه چیزی اهم و چه چیزی مهم است. آقایان برای ما و خودتان دعا کنید که هرچه صلاح است و تکلیفش است ذهنش به همان هدایت شود. اگر انسانی به امر اهمی مشغول است اصلاً نمی‌تواند تقلید کنند. ما خدمت آقای خوئی می‌گوییم اصلاً شما به چه مجوزی به این فضلاً می‌گویید دست از این کارها بکشند و به استنباط پردازند؟! مثلاً فردی در یک شهری منشأ خدمات و اصلاً در آن شهر مرجعیت دارد، به او بگوییم این کار را کنار بگذار و مشغول استنباط باش. بگوید من در این شهر نمی‌توان استنباط کنم باید به قم بیایم، به او گفته شود قم بیا. خودت را مثلاً پنهان کن چون می‌خواهد ملکه اجتهاد را به فعلیت برسانی. به نظر ما اینها فقه‌های واقع نیست.

مسئله ۲۰

«يعرف اجتهاد المجتهد بالعلم الوجداني كما إذا كان المقلد من أهل الخبرة و علم باجتهاد شخص وكذا يعرف بشهادة عدلين من أهل الخبرة إذا لم تكن معارضة بشهادة آخرين من أهل الخبرة ينفیان عنه الاجتهاد و كذا يعرف بالشياع المفيد للعلم و كذا الأعلمية تعرف بالعلم أو البينة الغير المعارضة أو الشياع المفيد للعلم.»

اگر پیش مطالعه کرده باشید اولاً مسئله ۲۰ درباره طرق کشف اجتهاد یک مجتهد است. من می‌خواهم از مجتهد اعلم تقلید کنم، اجتهاد یک مجتهد چگونه کشف می‌شود؟ ثانیاً مجتهدم باید اعلم باشد، طرق کشف اعلمیت برای من چه است؟

جناب سید می‌فرماید، چه اجتهاد مجتهد را می‌خواهی بفهمی و چه اعلمیت وی را سه راه دارد:

- ۱- خودت متوجه شوی؛ مثلاً شما فاضل حوزوی هستی در حوزه درس آقایان را رفته و کتاب- هایشان دیده و سخنرانی آنها را شنیده و شاگردان ایشان را دیده‌ای. در این صورت می‌توانی تشخیص دهی چه کسی مجتهد است.
- ۲- دو عادل مرد شهادت بر اجتهاد دهند.
- ۳- شیاع؛ البته نه شیاع برخاسته از چیزهایی مانند روزنامه‌ها، بلکه شیاع طبیعی مفید علم، مثلاً وقتی وارد قم می‌شود می‌بیند اجتهاد فلانی میان طلبه‌ها و اساتید یک امر مسلم است.

يعرف اجتهاد المجتهد بالعلم الوجداني؛ مراد از علم وجدانی چیست؟ آیا مراد یقین صددرصد است یا اطمینان است که به آن علم عرفی گفته می‌شود؟

- ۱- كما إذا كان المقلد من أهل الخبرة و علم باجتهاد شخص؛ مقلد خبیر این کار باشد و اجتهادش را عالم شود.
- ۲- و كذا يعرف بشهادة عدلين من أهل الخبرة إذا لم تكن معارضة بشهادة آخرين من أهل الخبرة ينفیان عنه الاجتهاد؛ دو عادل خبیر، البته شرط اینکه معارض با دو نفر از اهل خبره عادل نباشد که اجتهاد را نفی کنند. درباره واژه ینفیان، ممکن است گفته شود که دو نفر قسم بخورند که ما نمی‌دانیم، مثلاً ما اجتهاد فلانی را تأیید نمی‌کنیم؛ این عبارات معارض به حساب نمی‌آید. معارض

زمانی است که واقعاً معارض باشد، مثلاً دو نفر عادل اهل خبره می‌گویند فلانی مجتهد است و دو نفر اهل خبره عادل دیگر می‌گویند او هنوز باید درس بخواند.

۳- و کذا يعرف بالشیاع المفید للعلم و کذا الأعلمیة تعرف بالعلم أو البینة الغیر المعارضة أو الشیاع المفید للعلم.

مطابق معمول ما اولاً ابهامات خود مسئله با نگاه درس خارج بررسی می‌کنیم. اینکه می‌گوید علم وجدانی آیا منظور علم وجدانی قطعی است یا علمی که گاهی احتمال کم خلاف را هم می‌دهد ولی به قدری احتمال ضعیف است که به آن اعتنا نمی‌کند. وقتی به اینجا می‌رسیم من بارها این مثال را می‌زنم که من شما در اینجا نشسته‌ایم و مطمئن (آرام) هستیم، در حالی که چه بسا چند دقیقه قبل مصیبتی بر ما وارد آمده که خبر آن تا چند دقیقه دیگر می‌رسد. اما انسان به قدری قرار دارد که به این اطمینان می‌گوید. اما بر خلاف روشنایی مهتابی که این یقین است و هیچ احتمالی را راه نمی‌دهد. معمولاً به اطمینان علم عرفی می‌گویند، برخی فکر می‌کنند اطمینان، ظن قوی است، نه حواستات باشد ظن قوی، ظن غالب، ظن ۹۰ درصد نه، بلکه ظنی که انسان بر آن قرار دارد و احتمال خلاف نمی‌دهد این را اطمینان گویند. اگر من باشم علم در عروه در این مسئله را حمل بر اطمینان نمی‌کنم. یعنی می‌خواهم بگویم ایشان در این مسئله متعرض اطمینان نشده است، زیرا در جاهای دیگر آورده است.

یعرف بشهادة عدلین، علمای ما وقتی می‌گویند عدلین بینه یعنی بینه، در بینه اگر چیزی نگویند سه چیز معتبر است:

۱- تعدد.

۲- عدالت.

۳- جنسیت.

مگر اینکه خلاف آن را بگویند، مثلاً شهادت بر حاملگی از زن نیز قبول است. پس این عدلین که می‌گویند یعنی دو مرد عادل، هم عدد و هم جنسیت خاص و هم عدالت. عدالت هم که می‌دانید این آقایان که حرفی که ما زده‌ایم (عدالت کاربردی، عدلت عرصه‌ای، عدالت در مجتهد، عدالت در پزشکی قانونی، عدالت در پلیس ره، عدالت در امام جماعت و...) اینها را ایشان قبول ندارند و می‌گویند همه آنها یکی است و می‌گویند عادل یعنی تارک گناهان کبیره باشد و عدم اصرار بر گناهان صغیره داشته باشد و واجبات را انجام دهد.

سؤال: این افراد از کجا احراز می‌کنند؟ از معاشرت با آن فرد که دارند و درس او شرکت کرده‌اند و...، لذا می‌گویند بشهادة من اهل الخبرة. اگر با این موضوع غیر طبیعی برخورد شود به هم می‌خورد، زیرا گفته شده اجتهاد امر حدسی است. شهادت باید امر حسی باشد. شاهد باید بر امر حسی شهادت دهد نه بر امر حسی. برخی نیت‌خوانی می‌کنند، حدس می‌زنند. در اینجا باید شخصی که می‌خواهد شهادت دهد به گونه‌ای با آن طرف مجتهد ارتباط داشته باشد که اجتهادش برای او حسی باشد. اگر شاگردی چندسالی را در درس استادی شرکت کند و استاد در اجتهاد بارز باشد، اگر این شاگرد شهادت دهد دیگر گفته نمی‌شود که شما از امر حدسی شهادت می‌دهی. می‌گویند حدس چیست؟! من با تمام وجودم حس کردم. دیده‌اید که در فارسی گفته می‌شود من با تمام وجودم اخلاص فلانی را حس کردم در

حالی که اخلاص امری حدسی است. یا من با تمام وجودم خیرخواهی فلانی را حس کردم و... در اینجا شهادت باید از حس و به اینگونه باشد.

اصلاً مفهوم شهادت بالحس است، شهادت یعنی شهادت بما رأی بالعين أو بالسمع. این در کتاب شهادات بحث شده و در اینجا به عنوان اصل موضوعی می باشد. پس شهادت زن ها مقبول نیست. به شهادت عدلین. البته خیال خانم ها راحت باشد که ما این را قبول نداریم و بعداً خواهیم گفت. بنده نه دو را لازم می دانم و نه عدالت را به این معنا بیان می کنیم و نه جنسیت را. اگر ثقة امین و کارشناس باشد کافی است. چون غیر کارشناس که نباید حرف بزند و امین هم باشد که مطمئن باشیم دارد نظر کارشناسی خود را می گوید حباباً و بغضاً و طمعاً نمی گوید. می دانید این چقدر کار را راحت می کند. البته بنده نمی خواستم کار راحت شود، اصلاً روایات این است. مثلاً خانمی است که درس خوانده و کارشناس است و امین هم است حالا ممکن است برخی مسائل شرع را رعایت نمی کند، بد کاری می کند ولی در کارش امین و خیر است. حضرت یوسف فرمود، انی حفیظ علیم؛ حفیظ یعنی من خیانت نمی کنم و علیم هم هستم. نفرمود انی مذکر، عادل و... عدالت عرصه ای همین است که در همان حیطة که طرف است باید عدالت داشته باشد. اگر گفتی فلانی مکانیک خوبی است و پرسیده شد چرا مکانیک خوبی است؟ اگر در پاسخ گفته شد چون اخلاقش با خانمش خوب است بیان می شود که این چه ربطی دارد؟! مکانیک خوبی است یعنی در کارش خیر است و تشخیص هم دهد به صاحب ماشین خانم نمی کند. به این عدالت عرصه ای و عدالت کاربردی گفته می شود. من می دانم اگر این را بگویم می گویند صحیحۀ عبدالله بن ابی یعقوب، من ۵۰، ۶۰ بار این روایت بررسی کردم. آن روایت از نظر صرف، نحو، ادبا و... بررسی شده است.

جالب است که خود صاحب عروه یک جا تعدد را می زند، یک جا عدالت را می زند و می گوید ثقة کافی است و از اینکه می گوید ثقة کافی است، در ثقة جنسیت شرط نیست ولو زن باشد. آنچه را من می گویم خود صاحب عروه هم می گوید ولی نمی دانم چرا تدریجاً می گوید؟

إذا لم تكن معارضةً بشهادة آخرین من اهل الخبرة؛ شهادت دو عادل به شهادت کسی به شرطی که دو عادل دیگر ضد آن نگویند. حالا اگر یک عادل ضد آن بگوید چه؟ طرف آمده قم و از دو نفر پرسید مجتهد کیست؟ هر دو نفر گفتند فلانی. برای محکم کاری از نفر سومی هم می پرسد و او می گوید فلانی سیوطی هم نمی تواند بگوید چطور به تو گفته اند مجتهد است؟! حالا اگر یک نفر گفت چطور؟ ظاهر عبارت این است که معارضةً بینة با شهادت یک نفر لطمه نمی خورد. صاحب عروه در آینده خواهد گفت که عدل واحد هم می تواند معارض باشد. آیا سومی هم می تواند دوتای اول را بزند یا حتماً باید ۳ و ۴ باشد، حالا اگر ۳ و ۴ انجام شد بعد به ۵ و ۶ رسید، برخی می گویند عدد معیار نیست. عبارت ایشان این است که معارض حتماً باید دو مرد عادل باشد، وگرنه لطمه نمی بیند.

شیاع را هم که دارند، شیاعی که مفید علم باشد. ممکن است از اشکال شود اگر مفید علم است پس شیاع خصوصیت ندارد، علم معیار است؛ در پاسخ گفته می شود، در واقع علم از هر طریقی حاصل شود کفایت می کند اما برخی وقت ها فقهای ما در بحث قضا هم می گویند علم قاضی یا شیاعی که مفید علم باشد، در واقع علم برخاسته از جهت خاص. آنجا علم را به تنهایی می گویند کار به منشأ آن ندارد، آنجا که علم را بعد از سببش می گویند در واقع روی منشئش کار دارند. شیاع اثر دارد و بی اثر نیست اما باید علم آورد. حالا اگر شیاع، گمان یا اطمینان آورد، عبارت دیگر شاملش نمی شود. اگر هم

فرض کنیم سید صاحب عروه به عنوان انسان رشید بالغ عاقل درصدد قانون‌نویسی است باید بگوییم آن‌ها را قبول نداشته است و لا معنا ندارد چیزهای دیگری باشد و ایشان نگویید و خلاف اطمینان به کار ایشان است.

این مسئله هم توضیحات دارد و هم تعلیقات (تتبع و نظر علما) و تحقیقات دارد. در توضیحات اگر مسئله در جاهای دیگر دارای معادل باشد آن را هم می‌آوریم؛ لذا من در خلال بررسی مسئله ۲۰، ۶ مسئله دیگر را بحث می‌کنم، یعنی در واقع من با ۷ مسئله سروکار داریم.

برخی از ابهامات (توضیحات) مسئله بررسی شد. معلوم گردید که مقصود از علم در این مسئله، به قرینه سایر جاهای عروه، علم قطعی است. معلوم شد مراد از عدلین دو مرد عادل است پس شهادت نساء معتبر نیست. معلوم شد در معارض باید دو عادل یا بیشتر از دو عادل باشد یک عادل معارض به حساب نمی‌آید.

به این مطلب دقت شود، برخی وقت‌ها ما می‌گوییم که چه طور اجتهاد یک نفر برای ما ثابت می‌شود؟ به عبارت دیگر چگونه بفهمیم استاد ما مجتهد است یا نه؟ به چه چیزی اجتهاد در شخص محقق می‌شود که من متوجه شوم؟ این مسئله (۲۰) که تا الان داشتیم این بحث است یا این بحث نیست؟ یا مثلاً اعلامیت، یک وقت می‌گوییم اعلامیت یک مجتهد چگونه معلوم می‌شود؟ اما یک بار می‌گوییم اعلامیت مجتهد چگونه برای ما ثابت می‌شود؟ این دو عبارت مانند یکدیگر است، ولی اگر دقت کنید دو پاسخ متفاوت دارد.

اول که می‌گوییم اجتهاد یک شخص چطور معلوم می‌شود؟ یعنی ما چطور بفهمیم اتفاقاً آقایی است که ما هر روز درسش می‌رویم و هیچ ابهامی هم ندارد. اصلاً من خودم چگونه بفهمم مجتهد شدم یا نه؟ ترازو که ندارد نشان دهد. یا چطور بفهمم استادی که به درسش می‌روم مجتهد است؟ این یک جواب دارد.

اینکه فلانی رساله داده مجتهد است یا خیر؟ مسئله دیگری است. صاحب عروه این را می‌گوید، طرق کشف اجتهاد یک نفر برای دیگران. والا اگر سؤال اول باشد نباید بگوییم به شیاع مفید علم باید بگوییم ببین درسش چگونه است، کتاب دارد یا خیر؟ شاگردانش چه کسانی هستند؟

پس در جواب سؤال بَمْ یُعرف اجتهاد مجتهد دو جواب متفاوت بیرون می‌آید، یکی اینکه برو درسش را ببین، کتاب‌هایش را ببین، برو شاگردانش را ببین. دوم اینکه چگونه اجتهاد یک نفر برای من که نمی‌شناسم معلوم می‌شود، این جواب این است.

اگر دقت کنید این سؤال در اعلم هم است، بعضی وقت‌ها در اعلم می‌گوییم، اعلامیت یک نفر چگونه معلوم می‌شود؟ کدام مسئله اعلامیت را تعریف می‌کرد؟ مسئله ۱۷، تازه از آن خارج شده‌ایم. اعلامیت یعنی چه؟ یک وقت آدم می‌گوید چگونه بفهمیم فلانی اعلم است؟ می‌گویند بین قدرت علمیش چقدر است و چگونه رد اصول بر فروع می‌کند، ما هم که دیدید چه کار کردیم و چقدر اضافه کردیم. اما یک بار می‌گوییم خبر از اعلم می‌دهند، چگونه بفهمیم؟ مثلاً ما در کاشان هستیم می‌خواهیم بدانیم اعلم در قم کیست؟ می‌گویند یا دو عادل بگویند یا خودت تحقیق کن یا شیاع مفید علم. ببینید دو تا مسئله جدا از هم است و چقدر این مسئله مهم است. مثلاً یک بار می‌گوییم عدالت به چه محقق

می‌شود که بگوییم عادل است؟ می‌گویند عدالت محقق می‌شود به ترک کبیره، انجام واجبات و مدتی هم با او زندگی شود که دانسته شود ترک کبیره می‌کند. اما یک وقت می‌گوییم عدالت یک شخصی چگونه برای ثابت می‌شود؟ من می‌خواهم بدانم عادل است یا نه؟ می‌گوییم دوتا عادل بگویند. به سؤالاتی که هست دقت کنید. مثلاً کزیت آب چگونه ثابت می‌شود مثلاً گفته می‌شود وزنش به مدار برسد یا حجمش فلان مقدار باشد تا بعد بفهمید کر است. اما اینکه بگوییم چگونه کزیت برای ما ثابت می‌شود البته ممکن است ما خودمان وزن کنیم، و جب کنیم که اینها شوخی است و تی برسیم خواهیم گفت که چرا شوخی است، نگویند در روایات آمده، ما خبر داریم آمده اما در روایات وجه دارد. اما بحث ما بحث اثبات است، یعنی اگر دادرسی بکنیم در دادرسی چگونه این کار را باید بکنیم.

به متن درسی استاد صفحه ۱۰۵، توضیحات و تعلیقات تا بعض النقود مراجعه شود. ۶ مسئله مشابه مسئله ۲۰ است: ۲۳، ۳۶، ۴۴، ۷۲ و مسائل ۱۴ و ۱۵ در شرایط امام جماعت است. امشب باید اینها با یکدیگر مقایسه شود و قطعاً نسبت آنچه را خواندیم با این مسائل، عام و خاص من وجه است. مشترکات و افتراقاتی دارند.

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین